



۲۰۱۷/۰۷/۲۳



پوهاند داکتر عبدالفتاح نجم

## اعلیحضرت محمد ظاهر شاه

پادشاه عادل، با دانش و دموکرات بود



دیدار اعلیحضرت محمد ظاهرشاه از ولایت بامیان و باشندگان عزیزش در کنار راست اعلیحضرت سردار عبدالولی قوماندان قوای مرکز و به طرف چپ شان پوهاند داکتر عبدالفتاح نجم طبیب خاص حضور و شاعلی فروتن والی ولایت بامیان دیده می شوند

تبصره ناشر: این نوشته را جناب مرحوم مغفور پوهاند داکتر عبدالفتاح نجم استاد پوهی طب و هنتون کابل، داکتر خاص اعلیحضرت بابای ملت، به تاریخ ۲۷ جولای ۲۰۰۷ میلادی چهار روز بعد از وفات اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، به من (ولی احمد نوری) ارسال فرموده بودند که در آن زمان از طرف من در وبسایت افغان جرمن آنلاین که اینجانب هم از مؤسسان و گردانندگان آن بودم، به نشر رسیده بود. و اینک لازم دیدم به خاطر یاد بود از اعلیحضرت فقید و به مناسبت دهمین سال رحلت شان دوباره در وبسایت آریانا افغانستان آنلاین نشر نمایم.

به نام وجدان و شرف، به حیث تبعه کشور عزیز افغانستان، می خواهم حقایقی را که در مورد اعلیحضرت "بابای گرامی ملت" می دانم در این جا ثبت نموده و به اطلاع هموطنان شریف و حقیبنم برسانم. من که بیشتر از شانزده سال به حیث طبیب اعلیحضرت شان افتخار خدمت گذاری شان را داشته ام، به جرئت می توانم اظهار نمایم که از همه زوایای زندگی شان مطلع بوده ام.

درین لحظاتی که این سطور را می نویسم خداوند عالمیان را شاهد می گیرم و به ذات یگانه او و به قرآن پاک او سوگند یاد می کنم که در حالت خضوع و وضو می باشم و چشم دید ها و مشاهدات خویش را که درین جا درج می کنم همه صحیح، صادقانه و عینی می باشند.

این سخنان را تنها من نمی گویم بلکه چوب و سنگ آن وطن فریاد می زند که در عهد سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در سراسر مملکت ما و بالخاصه در پایتخت کشور ما امنیت کامل حکم فرما بود و هر فرد این وطن چه دارا و چه گدا زندگی عادی و آرام داشت.

هیچ فردی ازین کشور **(به جز دشمنان وطن و وحدت ملی افغانستان)** نمی تواند انکار کند که در سراسر کشور معارف، تعلیم و تربیه، مکاتب متعدد ابتدائی، متوسطه و عالی مجانی، فاکولته ها همه مجانی، پوهنتون های ما در

(کابل، جلال آباد و هرات)، دارالمعلمین های متعدد حتی برای اقوام قبیایلی، لیلیه های وافر (پسران و دختران)، کورس های شبانه، خوراک و پوشاک که برای محصلین فاکولته ها سال دو جوره لباس (زمستانی و بهاری) با مبلغ ۲۵۰ افغانی برای اجوره دوختن دریشی می دادند، که خود بنده که محصل پوهنخی طب بودم، این نعمت دولت را اخذ می کردم. علاوه بر این هر محصل پوهنتون ماهانه مبلغ پنجاه افغانی پول جیب خرج لطف می کردند، که همه و همه از طرف دولت در عهد سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه بود، که این همه ضروریات برای شاگردان مکاتب و محصلین فاکولته ها مهیا بود، که هیچ انسان ازین نعمت های دولت وقت چشم پوشی کرده نمی تواند.

روز بروز تعداد مکاتب در ولایات کشور، حکومت های اعلی، ولسوالی ها و جاهای محلی زیاد و افزون شده می رفت، و هر انسان نظر به استعداد فکری و ذهنی و فامیلی از مکاتب و تعلیم سرشار استفاده می کرد، ولو اگر بعضی اعضای فامیل کم سواد یا بیسواد بودند.

مردمان ما (از طبقات مختلف دارا و نادار) در زمستان برای زندگی و رخصتی ها به جلال آباد می رفتند، که با اعصاب آرام و امنیت کامل و خوشی چند روزی را سپری می نمودند. همین طور در تابستان و ایام گرمی کابل به پغمان می رفتند و روز های خوشی را با امنیت و آرامش خاطر می گذشتانند، که هیچ کس از آن نمی تواند انکار کند.

به نظر این حقیر سیاست بیطرفی و عدم انسلاک را که اعلیحضرت برای کشورش برگزیده بود، برای کشوری که در بین قدرت های رقیب جهانی جفسر شده بود، یکی از بهترین انتخاب سیاسی بود که آزادی و استقلال این وطن را ضمانت کرده بود. همین سیاست بود که افغانستان در انظار تمام ممالک جهان قدر و اهمیت داشت. امیدوارم قلم به دستان با انصاف و آگاه افغانستان نظرات خویش را در مورد آن پادشاه عادل و خیر خواه مردم و وطن بنویسند و دین خود را در برابر ایشان ادا نمایند. بعد ها ما دیدیم که بعد از کودتا های مسلسل متمایل به یکی از قدرت ها سرنوشت این مملکت و این مردم را به کجا ها کشانیده، و چه خون های بیشماری ریخته شد و چه زندگی هایی برباد رفت.

**روزی که بعد از کودتای سردار محمد داوود خان، از سفر انگلستان و ایتالیا (که به حیث داکتر پادشاه در معیت شان بودم) به وطن مراجعت نمودم، فردای آن مردم زیاد از خویشان و اقربا، دوستان و همسایه ها به منزل می آمدند، که به اصطلاح سالون خانه پُر و خالی می شد. به جواب بعضی سؤال ها و تبصره ها، بنده با چشمان اشک آلود سوگند یاد کردم، که هفت قرآن عظیم المشان را بالای هم می گذارم و سر پسر همایون را هم بالای قرآن پاک می گذارم که "اعلیحضرت ظاهر**

## شاه در خارج مملکت، دالر، پوند و غیره ندارد، یا خانه، اپارتمان و ... ازین رهگذر اعلیحضرت ظاهر شاه بسیار پاک و بی نیاز است.

البته در جمله مردمانی که به دیدنم آمده بودند، حتماً رپوچی های امنیت ملی هم بودند، که این سخنان مرا به امنیت ملی و حتی به شخص رئیس جمهور محمد داوود خان اطلاع داده بودند، که داکتر فتاح نجم از اعلیحضرت با چشمن پر اشک به نکوئی یاد می کند. روز سوم رسیدنم نظر به تلفون معاون حکومت جدید (داکتر محمد حسن شری) به قصر صدارت رفته، باید اعتراف کنم که او از من پذیرائی خوب نمود و از راپور هایی که به آنها رسیده بود با من سخن گفت و طالب معلومات شد.

من به جواب به صورت بسیار فشرده و تأیید عرض کردم که همه سخنانی که در مورد اعلیحضرت گفته ام حقیقت دارد و هیچگونه مبالغه ای در آن صورت نگرفته است. سه ماه بعد وقتی حسن شری را در میدان هوایی خواجه رواش دیدم، به من گفت: "استاد حرف شما کاملاً حقیقت داشت. معلوماتی که ما از سفارت های افغانی نمودیم ظاهر خان در خارج هیچ چیزی ندارد. و بعداً به من توصیه کرد که من بعد ازین حرف ها راجع به شاه مخلوع نگوئید و تعریف نکنید، مثل سابق به حیث استاد در شفاخانه علی آباد و مدرس در فاکولته طب مشغول وظیفه شوید." علاوه به من گذارش داد: "دیروز در محضر رهبر (داوود خان) و هیئت کابینه، بعد از صرف نان چاشت که همه حاضر بودیم، جناب رهبر از حلقه نزدیکان محمد ظاهر خان یاد کردند و فرمودند که به استثنای داکتر فتاح نجم که حیثیت خود، فامیل، اهل طب و قوم خود را حفظ کرد و به صداقت، عزت نفس و متانت وظیفه حساس و مهم خود را ایفا کرد و نسبتاً هم محمد حسن کشتیار، اما دیگران مردمان استفاده جو و بی عزت بودند. به اصطلاح بینی ما را پیش رهبر بلند ساختید."

بیجا نخواهد بود سطوری در باره آخرین سفر اعلیحضرت شان به کشور ایتالیا جهت آگاهی خوانندگان گرامی و مردم افغانستان عزیز بنویسم.

بعد از آگاه شدن اعلیحضرت و هیأت همراهان شان از کودتا، در جزیره ایسکای ایتالیا، که نهایت خبر دلخراش و محزون، خاصتاً در عالم مسافری بود، اعلیحضرت و هیأت همراهان شان (نور آغا زکریا، سعدالله غوثی، شمس الدین یاور، محمد رحیم شاغاسی و معاون او محمد صدیق و اینجانب) به طرف روم و سفارت افغانی حرکت کردیم. سفیر افغانی در آنوقت نور احمد اعتمادی بود. ۸ یا ۹ روز بعد از کودتا فامیل معظم شاهی (ملکه حمیرا، شاهدخت بلقیس، شاهدخت مریم، شهزاده احمد شاه، شهزاده داوود و میرویس، عروسان و خانم ساینه خدمه شاه خانم) ذریعه طیاره آریانا به روم و بعد به سفارت افغانی تشریف آوردند. پناه به خدا از آن روز مملو از غم و غصه و گریه. خواهر شاه خانم "عالیه جان غازی" هم در آنزمان در روم بودند. بعضی ها در سفارت و بعضی ها در نزدیکی سفارت در یک هتل ارزان قیمت جا بجا شدیم.

یک صبح تلفون زنگ زد و خیر دادند که پروفیسور "اسالیتی" ایتالیائی متخصص اورتوپیدی معالج اعلیحضرت به ملاقات شاه می آید. بنده فوراً خود را به حضور اعلیحضرت رسانیدم و در همان اتاق کوچک منزل سفلی بودیم که پروفیسور اسالیتی با حمید نعیمی ترجمان سفارت آمدند. بعد از احوال پرسی داکتر موصوف به زبان ایتالوی از

اعلیحضرت قول خواستند که خواهش شان را قبول فرمایند. اعلیحضرت به جواب شان فرمودند که خوب است بفرمائید. **داکتر ایتالیائی فوراً دست خود را به طرف اعلیحضرت دراز کرد و دست شان را به دست خود گرفته و فرمود: "من از زندگی اعلیحضرت شما کاملاً آگاه می باشم، که اعلیحضرت در خارج مملکت هیچ چیز و هیچ چیز ندارند.** من خدمت شما آمده ام که قبول فرمائید و با من به شهر فلورانس با فامیل با عظمت تان تشریف ببرید و برای چند ماه با ما باشید. همه سامان زندگی و راحت و نقلیه و غیره به خدمت اعلیحضرت شما قرار خواهد داشت."

اعلیحضرت بعد از شنیدن حرف های داکتر ایتالیائی مکثی نموده و فرمودند: "چون به شما قول دادم، قبول می کنم." چند روز بعد که ما چند نفر همراهان اعلیحضرت با بی بی عالیه جان غازی و شخص سفیر نور احمد اعتمادی با طیاره آریانا به وطن برگردیم. اعلیحضرت با فامیل شان وداع نهایت المناک نموده به طرف فلورانس حرکت کردند.

اکنون که اعلیحضرت شان بعد از گذشت سالیان به خاطر استقرار صلح و صلح در کشور شان با عزم راسخ به وطن تشریف آوردند، بایست این حرکت شان به خط زرین درج تاریخ گردد. من که مدت شانزده سال داکتر معالج و مسؤول صحت ایشان بودم، هر روز بیشتر از روز پیش متوجه می شدم که این انسان برازنده چقدر رحیم، چقدر حلیم و چقدر مهربان و ملت پرور استند. هر روز می دیدم که با مطالعات زیادی که دارند از یک نوع معلومات آفاقی فوق العاده برخوردارند که در رشته می توانند با طرف بحث و مذاقه کنند. اعتراف می کنم که حوصله فراخ و تحمل شان در برابر ناملازمات سیاسی و بعضاً بی حرمتی های گروه های سیاسی از تصور یک انسان عادی خارج بود. همین سجایا و همین فرهیختگی ایشان بود که من با وجود ضرر مادی که متحمل می شدم به این وظیفه مقدس با افتخار دوام دادم و هرگز اظهار خستگی و یا آرزوی تعویض خود را نکردم. من دو روز در هفته بروز های دو شنبه و پنج شنبه مقارن ساعت یک بعد از ظهر از شفاخانه علی آباد به ارگ سلطنتی می رفتم و در خدمت اعلیحضرت، پادشاه مهربان و با دانش کشور خود می بودم. در این دو روز معاینه خانه شخصی ام هم مسدود می بود. همچنان وقتی به سفر های رسمی و یا شخصی اعلیحضرت همراه می بودم معاینه خانه ام برای روز های متواتر مسدود می بود، در حالیکه در برابر آن استفاده مادی و معاش فوق العاده و بخششی و غیره نداشتم. حتی برای موترم از یک گیلن تیل ارگ سلطنتی استفاده نکرده ام. وقتی از آخرین سفر رسمی اعلیحضرت در ایتالیا که افتخار همراهی شان را داشتم به وطن برگشتم با خود و با همسر محاسبه کردم که تقریباً کم از کم در هر سال خدمت برای پادشاه افغانستان در حدود یکصد هزار افغانی خسارت مادی داشته ام، ولی با این زیان مالی افتخار دارم که شانزده سال تمام در خدمت چنین انسان پیا، عارف، وطن پرست و عادل و مهربان بوده ام و از دانش و معلومات آفاقی ایشان آموخته ام. و باز هم افتخار دارم که این وظیفه را با کمال صداقت و عزت نفس ایفا کرده ام و می بالم به اینکه الحمدالله به نزد شاه و مردم خود به نام نیک شهرت داشته ام. همانگونه که در آنزمان فکر

می کردم اکنون هم فکر میکنم که مقام اعلیحضرت پادشاه افغانستان نزد من از همه بلند بوده و بلند است، و به نام ایشان افتخار داشتم و افتخار دارم.

این بود مختصری از احوال اعلیحضرت محمد ظاهر شاه. در اخیر این معروضه از افغانان با انصاف و حقتناس وطن تقاضا دارم تا از زندگی و دوران کار این پادشاه عادل و مهربان که دستانش به خون هیچ فردی از وطن آلوده نیست، هر چه میدانند بنویسند تا اذهان مردم و خاصاً نسل جوان را از زهر پاشی های دشمنان وطن و دشمنان وحدت ملی و دشمنان افتخارات وطن که در جراید تفرقه انداز و فتنه جو صورت می گیرد، نجات داده باشند.

عبدالفتاح نجم

ارونا - کلیفورنیا، ۲۳ جولای ۲۰۰۷

\*\* این نوشته از فصل پنجم کتاب «شاه و مردم» تألیف ولی احمد نوری گرفته شده، این کتاب هنوز چاپ نشده است. حق استفاده از آن محفوظ است.

